

کارگران، حوادث روز، فرجام فرار از مبارزه ضد سرمایه داری

روی سخن با دهها میلیون کارگر ایرانی است. حاکمان اسرائیل در پی سالیان متمادی بمباران و نسل کشی در فلسطین، ۱۴ ماه متوالی هولوکاست غزه، تبدیل سراسر این دیار و کرانه باختری به گورهای دستجمعی ویران، ۱۵ ماه کشتار و ویرانی آفرینی ممتد در لبنان، ضربات کوبنده بر «حزب الله»، عزم سقوط رژیم اسد، اجرای این تصمیم همراه با پرتاب سفینه حاکمیت «تحریر شام» به آسمان پر از رعد و برق سوریه، به دنبال همه اینها خطبه خاص تعیین تکلیف با رژیم اسلامی ایران را هر چه داغ تر ایراد کرده اند. نتانیاهو در این خطبه بر دو نکته انگشت نهاده است. اول به تکرار کلام «هرتزل» آتیلای نسل کش صهیونیستی پرداخته و گفته: «برج دیدبانی تمدن و مهار توحش را معماری می کند». «زن، زندگی، آزادی» را هم به سرمنزل پیروزی خواهد برد!! یک چیز روشن است. نتانیاهو در هستی طبقاتی اش، جنس علی خامنه ای است، اما در عرصه عمل به گفته ها موقعیتی متفاوت دارد. عربده «راه قم از دمشق می گذرد» سر نمی دهد، بدون آنکه عزم ساقط سازی اسد را به زبان آرد، رمز شروع عملیات سرنگونی را به شریک مصمم ترک خود مخابره می کند و «ابومجد الجولانی» را آماده اقامه نماز جمعه در «مسجد اموی» می سازد. این تفاوت از کجا می آید؟ او بیش از هر رئیس جمهور امریکا، بورژوازی این کشور، مالکان عظیم الجثه ترین غولهای، مالی، صنعتی، نظامی، تسلیحاتی، دیجیتالی، اطلاعاتی امریکا، اروپا را پشتوانه نسل کشی های خود دارد. کدام حزب و کدامین بخش اختاپوسی بورژوازی دو قاره زمام امور را در اختیار داشته باشند برایش علی السویه است. حوزه میداننداری اعجاز آمیز وی ماوراء مرزهای حزبی، آئینی است.

دو سوال پیش می آید. ۱- آیا همه دولتهای اسرائیل در همه دوره ها، از سوی امریکا تا این حد فعال مایشاء بوده اند؟ ۲- آیا حاکمان اسرائیل در قبال هر ضربه سنگین وارد از سوی فلسطینی ها، دست به نسل کشی نوع حوادث بعد اکتبر ۲۰۲۳ زده اند؟؟ پاسخ یک آری ساده نیست، معجونی از «آری»، «نه» است. آری، به این معنا که هیچ مافیای حکومتی اسرائیل از هیچ سبعیت علیه نفرین شدگان فلسطینی دریغ نکرده است، اما نه، به این اعتبار که هولوکاست ۱۵ ماه اخیر در غزه، و آنچه نتانیاهو در این مدت، در لبنان، جاهای دیگر انجام داده، نه فقط ابعادی هولناکتر از دوره های پیش داشته، بلکه نقشه مند تر از هر زمان دیگر بوده است. آیا دلیل این تفاوت، سهمگینی بیشتر حادثه هفتم اکتبر در قیاس با عملیات دفاعی دیگر فلسطینیها است؟ پاسخ جای گفتگو دارد. تلفات اسرائیلیها این بار افزونتر بوده، اما هراس مستولی بر دولت اسرائیل در طول انتفاضه های اول و دوم ابعاد عظیم تری داشت. در ۲۰۰۱ وقتی فلسطینی های به ستوه آمده از توحش رژیمهای بارک و شارون، اجرای عملیات انتحاری را یگانه چاره کار دیدند، فقط در ۱۵ انفجار ۹۰ نفر را در رستورانها، خیابانهای تل آویو از پای در آوردند. شمار کشتگان انفجارها در ۶ ماه به ۱۶۵ رسید و عده مجروحان بالای ۴۴۰ شد، موج هراس در همه محلات، مدارس، مراکز کار، اماکن مسکونی پیچید. حاکمان بشرکش اسرائیل هم به وحشت افتادند. تعداد کشتگان اسرائیلی انتفاضه اول نیز مرز ۱۶۰ را طی کرد و آمار زخمیانش از چند صد گذشت. این وقایع رخ داد اما اسلاف نتانیاهو که در هولوکاست آفرینی دست کمی از وی نداشتند، غزه را حداقل مثل امروز یک گورجمعی دو میلیونی نکردند. شاید گفته شود که در فاصله ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۳ خطر جنبش مقاومت توده های فلسطینی برای دولت اسرائیل مهیب تر شده و اراده وحوش حاکم اسرائیل برای هولوکاست غزه از اینجا ناشی شده است!!، واقعیت خلاف این است. موقعیت «فلسطین ها» در بازه زمانی مذکور مستمرا به افت رفته است. سراغ پرسش اول رویم. نیاز به گفتن نیست که امریکا و متحدانش در لحظه، لحظه پروسه تکوین، زایش و عروج اختاپوسی اسرائیل، عظیم ترین نقش را ایفا نموده اند، اما اینکه ابعاد پشتیبانی تسلیحاتی، سیاسی، رسانه ای، نظامی، مالی، فکری، لجستیکی آنها از این ماشین جنایت و هولوکاست به اندازه ۱۵ ماه اخیر لایتناهی بوده؟ پاسخ مثبت نیست. در دوره های قبل میان بی مرزها بالاخره مرزی تعیین می شد، برای انتقال زرادخانه های موشکی، سرازیری سیل

وار سلاح کشتار جمعی، پمپاژ انفجاری کمکهای مالی حدی وجود داشت. چیزی که در این دوره شاهدش نبودیم. دامنه نسل کشی، ویرانی آفرینی انفجارآمیزتر بود اما هیچ نشانی از هیچ مرزی در هیچ کجا مشاهده نشد. ارتش اسرائیل ۱۵ ماه تمام، دقیقه به دقیقه، و جب به و جب غزه از رفح تا بیت لحدیا، مدیترانه تا هر کجا را میدان فروریزی بمب بر سر دوزخ نشینان فلسطینی کرد، همزمان ناوگانهای غول پیکر زمینی، هوایی، دریایی امریکا، اروپا، انبارهای خالی را از بمب و سلاح کشتار جمعی آکندند. رخداد کثیفی که به رغم پیشینه ممتد ۷۵ ساله باز هم به لحاظ لایتناهی بودن ابعادش تازگی داشت و تار و پود هستی هر انسان دارای کمترین احساس بشری را به تلاطم می انداخت. اینجا سؤال سومی پیش می آید. چه شده؟ کدام حادثه مهم اتفاق افتاده که سلسله جنیان این تحول شده است؟ با وزن کردن توفیر حجم سببیت نتانیا هو، گالات، بایدن، بلینکن، شولتز و مکرون نمی توان به پاسخ درست رسید. باید تحولات آرایش قوای بلوک بندی های سرمایه داری را کاوید.

ایالات متحده و غولهای شریک اروپایی موقعیت دیرین را از دست داده اند. چین چند سال است که رکورددار صادرات دنیاست. صدور سالانه کالا و سرمایه اش به مرز دو برابر امریکا نزدیک شده است. در خاورمیانه، حجم داد و ستدهای اقتصادی اش فقط با چهار کشور عربستان، امارات، عراق، ترکیه بالغ بر ۶۶۰ میلیارد دلار در سال است. حجم صادرات سرمایه چین به دو کشور نخست بعلاوه کویت و عمان در فاصله ۲۰۱۸ تا ۲۰۲۲ رقم ۴۲ میلیارد دلار را پشت سر گذاشته است، عربستان صدر خریداران سلاح و بزرگترین شریک تجاری امریکا در همین سال جاری حجم داد و ستد خود با چین را بالای یک و نیم برابر امریکا است. نیمی از مبادلات تجاری امریکای لاتین با چین است. حجم انباشت سرمایه های چینی در افریقا برق آسا رو به افزایش است. میزان «وابستگی» چرخه تولید پیشرفته ترین ممالک صنعتی اروپا به قطعات یدکی، نیم ساخته، فرآورده های دیجیتال، مواد خام چینی از «وابستگی»!! سرمایه داری ایران شاهنشاهی به امریکا، اروپا افزونتر است. همان «وابستگی»!! که روزی ترجیع بند تئوری «انقلابات دموکراتیک ضد امپریالیستی» بود!! دانشگاه هاروارد اخیرا گزارشی منتشر ساخته که بر پیشی گیری چین از امریکا در قلمرو هوش مصنوعی، رایانش کوانتومی، بیوتکنولوژی، انرژی سبز، شبکه ها و نیمه رسانه ها انگشت نهاده است. چین دست به کار معماری «بریکس» و ایفای نقش فائق در این بنا است. ائتلافی که ممالک عضوش قریب ۲۵٪ سرمایه، ۴۰٪ جمعیت، ۴۰٪ نیروی کار دنیا را در اختیار دارند. عظیم ترین زرادخانه های اتمی جهان، سرشارترین منابع انرژی فسیلی کره زمین متعلق به آنها است. قابل انکار نیست که امریکا تا امروز به لحاظ حجم تولید ناخالص سالانه از چین جلوتر است، اما سهم عظیمی از این افزونی حاصل تمایز شیوه های محاسبه و لاجرم غیرواقعی است. در مورد دلار به مثابه ارز مسلط بین المللی نیز باید توجه داشت که این تفوق از موقعیت مسلط اقتصادی امریکا در یک دوره طولانی جوشید. موقعیتی که افولش، غروب ستاره بخت دلار را به دنبال دارد و همین الان شاهد رخساره های این غروب هستیم.

تحولات بالا در توازن قوای اقتصادی چین، امریکا رخ داده، اما ماجرا به همین جا محدود نیست. چین از دهه هفتاد قرن پیش تا حال توانسته از یک سرمایه داری با سطح پائین انکشاف صنعتی به قطب دوم یا اول سرمایه جهانی عروج کند، در طول این مدت با ابعاد کهکشانی توسعه، کمتر از هر جامعه یا بخش دیگر سرمایه داری فشار بحران سرشتی و غیرقابل گریز نظام را بر چرخه تولید خود تحمل نماید!! چیزی که با سکوت افاضل اقتصاد سیاسی مواجه بوده اما هراس و حیرت دولتمردان دو قاره را در پی داشته، نکته ای که در جای دیگر به آن پرداخته و دلیلی برای بازگویی اش وجود ندارد. آنچه حی و حاضر مورد تأکید است زلزله ای است که هیولای مخوف سرمایه داری چین بر اندام دولتمردان دو قاره امریکا، اروپا افکنده است. ایالات متحده که روزی با سقوط اردوگاه، خود را قطب بلامنازع بدون همورد جهان سرمایه داری یگانه نسخه پیچ نظم اقتصادی، سیاسی، حقوقی، فرهنگی سرمایه بین المللی می دید، با مشاهده وضع چین و حوادث دیگر، رؤیاهای طلائی خود را کابوس یافت. کابوسی که در دو دهه اخیر برایش نقش طاعون پیدا کرد. برای مواجهه با آن به هر تدبیری چنگ انداخت. هر گام نزدیکی روسیه با پیشینه اردوگاهی، توسعه نوپای صنعتی و بزرگترین زرادخانه اتمی دنیا با آن را خطری عظیم دید.

گسترش نامحدود «ناتو»، بحران آفرینی در جمهوریهای سابق شوروی، نبش قبر بقایای نازیسم در اوکراین، پرتاب آنها به سفینه قدرت با فلاخن «انقلابات نارنجی و بنفش» را دستور کار کرد. سناریوهایی که مثل همه اشغالگریها، کودتاها، تجاوزگریهای پیشین امریکا، اروپا، با اسم رمز دموکراسی کلید خورد. تمرکز بر فروپاشی اقتصاد و ماشین قهر جنگی روسیه اولویت پیدا کرد. به ویژه که این کشور صاحب عظیم ترین ذخائر انرژی، منابع زیرمینی از طلا تا همه خاکهای نادر مورد نیاز چرخه ارزش افزائی سرمایه جهانی بود. به لحاظ فناوری پیشرفتهای سریع داشت و همپیوندی اش با قطب نوپای رقیب، ابعاد خطر را سهمگین و رقابت را دشوارتر می ساخت. نکته مهم آنکه هدف غائی سناریو را، نه روسیه، نه دیکتاتور پوتین، نه هیچ دیکتاتوری که دستکاری گسل هموارساز راه زلزله با ریشتر بالا در ارکان هستی کل قطب رقیب و مقدم بر همه غول سرمایه داری چین تعیین می نمود.

جدال امریکا و متحدانش با جمهوری اسلامی بنمایه، تاریخ، فراز و فرود متفاوت داشت. پیشینه مناقشات به زمان طغیان توده کارگر در نیمه دوم دهه ۵۰ خورشیدی، تاخت جنبش کارگری تا سقوط اختاپوس شاهنشاهی، فروماندگی این جنبش از چالش نظام بردگی مزدی، ناکامی ایالات متحده در نگهداری شاه، عزم جزمش به نبش قبر مخوف ترین بدیل حکومتی سرمایه و بالاخره ظهور جمهوری اسلامی می رسید. رژیم با نبش قبر برنامه ریزی شده و نقشه مند امپریالیستهای امریکائی، اروپائی از ژرفنای گورستانهای قرون وسطائی تاریخ سر بیرون آورد اما از همان زمان حصول چشم اندازها، زیادت جوئی ها، توسعه طلبی ها، تحقق اهدافش را در چالش نظم نسخه پیچی امریکا برای جهان روز سرمایه داری دید. کوشید تا خاورمیانه و هر کجای دیگر را میدان این چالش سازد، چگونگی پیشبردش را داربست استراتژی و سیاست خارجی خود نماید. همه هزینه این کار را به دوش توده های کارگر ایران اندازد. به عنوان خاکریزها، ساز و برگها، سلاح ها، کارتهای بازی این هموردی دست به اشغال سفارت امریکا زد. بر طبل مسأله هسته ای کوبید، عربده نابودی اسرائیل سر داد. از یار غارهای قدیمی مانند «حزب الدعوه»، «مجلس اعلا»، «امل»، برای حضور در اقتصاد و سیاست برخی ممالک منطقه بهره برداری کرد. حزب الله، «محور مقاومت» ساخت. خوشه چین جنگهای جنایتکارانه بوش اول و دوم در عراق شد و لیست طولی از این میداندریها که شهره آفاق است. رژیم اسلامی پیش از آنکه امریکا شالوده سهم بری بدون همتای خود در اضافه ارزشهای بین المللی را زیر ضربه رقابت چین ببندد، سناریوهای بالا را مفصلبندی استراتژی منطقه ای، جهانی خود کرده بود، به این تلاش ها دست یازید و برای هر کدام کفاره سنگین پرداخت. ماجرا تا اینجا پیوند ویژه ای با فرایند تحولات بلوک بندیها نداشت، اما از تاریخ معینی این پیوند جبری شد. منحنی مناقشات نقطه عطفی پیدا کرد. نقطه عطفی که از درون جدال نمی جوشید، حاصل فشار بیرونی سرکش بر روند آن بود. حدت و سهمگینی رقابت با غول اقتصادی چین، آستانه تحمل امریکا را تنزل داد، انسان که هیچ اخلال در نسخه نظم خود، هیچ شکل کارشکنی در چرخه استیلای خود، هیچ حرکت ناقض تسلط خود را نه فقط غیرقابل تحمل یافت که مستحق بدترین و کوبنده ترین مجازاتها شناخت. مجازاتی که جزء جدائی ناپذیر پروسه مصاف با رقیب غول پیکر چینی، نقطه عطفی در تحمل بحران آفرینی و نقض نظم ریخته گری ایالات متحده از سوی رژیم ایران یا هر رژیم و نیروی دیگر، کلید فعال مایشائی نتانیاهاو برای هر نوع هولوکاست آفرینی و بالاخره نامحدودی مطلق حمایت امریکا از آشویتس کردن غزه، توسط ارتش بشرکش اسرائیل شد. راز نسل کشیهای زلزله وار نتانیاهاو در فلسطین و خاورمیانه را اینجا باید جست.

راز این است که **«امریکا حق دفاع از خود دارد»!!** حق دفاع از قطب مسلط سرمایه جهانی بودن، حق نابودی هر نیرو، دولت، گروهی که نظم نسخه پیچی صدر اردوگاه دموکراسی برای دنیا را دچار اخلال کند. این حق چنان مخوف و آدمخوار است؟ زیرا امریکا قادر به رقابت اقتصادی با چین و حفظ موقعیت پیشین خود نمی باشد. اما قصد قبول این واقعیت را هم ندارد، به هر «حشیشی تشبث می جوید». دو سؤال پیش می آید. اول: اگر امریکا در اقتصاد، در چرخه تولید، در ایفای نقش تعیین کننده قیمت های تولید، بازار، نرخ سود عمومی، سهم اضافه ارزشهای بین المللی از چین عقب افتد، با قدرت نمائی

و قداره بندی کدامین تأثیر زمینی را روی آرایش قوای اقتصادی دو قطب بر جای می گذارد؟ پاسخ حاکمان امریکا معلوم نیست اما انتظار دریافت لیستی از آمارها و داده های اقتصادی در باره نتایج کار نیز عقلانی نمی باشد. هسته پاسخ شاید این باشد که همپیوندی روسیه با چین به هر حال سنگین سازی مخوف کفه قطب چین است. باید همه سرحداتش را هر چه تنگاتنگ تر به محاصره ناتو آورد. زلنسکی نازیست را «گاریبالدی» رهائی میهن از شر دیکتاتور خونخوار روس نمود. خاورمیانه میدان پیش ریز و گردش سرمایه های چینی است. از نقش مسلط چند سال پیش سرمایه های امریکائی نه فقط در عربستان، قطر، امارات که در ترکیه عضو ناتو هم نشانی نیست. پس واجب عینی است که شیپور جنگ را در نقطه، نقطه اش به صدا آورد، تمامی کومه های مسکونی اش را بر سر ساکنانش خراب کرد. کلید زرادخانه ها را به نتانیاهو داد تا فلسطین را کوره آدم سوزی کند، لبنان را گورستان. جولانی «تروریست» القاعده ای را احمد شرع منجی گرداند. تا جهانیان بدانند که امریکا فوق کل قدرت ها است!! «حق دفاع از خود»، حق دفاع از ماندگاری استیلای خود دارد. یادآوری نکته ای لازم است. رسانه های بردگی مزدی، دولت ها، افاضل اندیشه جهان سرمایه در این ۱۵ ماه گوشه های سکنه دنیا را پر کردند که شروع نسل کشیهای اخیر اسرائیل در غزه واکنشی به هفتم اکتبر حماس بوده است!! این دروغ را فقط افرادی می توانند باور کنند که اسلاف آنها!! در ۱۹۱۴ ریشه شروع جنگ امپریالیستی اول را در کشته شدن «آرشیدوک فرانکس فریدیناند» و «سوفی خوتک» به دست «گاوریلو پرنسیپ» صربی جستجو کردند!! اما سؤال دوم: چرا چین با آنکه هدف اول رقابت ها، آتش افروزیها است از همه جوامع دیگر خفه تر است!! کاش همه، این حرف مارکس را درک می نمودند که بورژوازی با همه کوله بار علمی اش مادام که بورژوازی است قادر به فرار از وارونگی شعور نیست. امریکائی، اروپائی، روسی، چینی، دینی، لائیک، راست، چپش در این مورد مثل هم هستند. دولتمردان چینی زندانی این توهمند که گویا راه فرار از بحران سرمایه را کشف کرده اند!! با این توهم، مجرد رقابت اقتصادی، افزایش مبادلات تجاری، هزینه پائین تر تولید، تسخیر بیشتر بازارها، توسعه افزونتر حوزه های انباشت را پاسخ نیازهای سبقت خود می بینند!! می پندارند امریکا احمقانه سهمی از سودها را هزینه جنگ، دموکراسی، فروشی، حقوق بشر تراشی می کند!! برعکس شناخت دقیق تر سرمایه در قیاس با رقبا، در این زمینه معین عقب ترند. غافلند که رقابت، تسلط بر بازارها، سهم بیشتر سودها به همان میزان که محتاج هزینه کمتر تولید، فشار بیشتر استثمار کارگر، بارآوری کهکشانی تر کار است، نیازمند قبول هزینه های نظامی و دخالتگریهای سیاسی نیز هست. سفینه بانان سرمایه داری چین سعی کرده اند این هزینه ها را دستمایه انباشت عظیم تر کنند. سیاستی که به سنگ خواهد خورد و سرمایه حرف خود را خواهد زد. برای چین مقدور بود که با آغاز هولوکاست غزه، نه از سر احساس انسانی که در ذات سرمایه کلا و در سرمایه داری چین نیز قهرا نیست، بلکه با همان عرف رقابتگری و سودجویی منحط و سرشتی سرمایه داری اعلام دارد که: [در صورت ادامه نسل کشی ها، اروپا را تحریم اقتصادی می کند]!! شاید همین ژست توخالی، دولت های اروپائی را مجبور به فشار بر اسرائیل و امریکا می کرد و سرعت طوفان نسل کشی را پائین می آورد. این امکان وجود داشت اما سفینه بانان سرمایه داری چین غرق چند یوان سود عاجل هموردی اقتصادی حتی فرصت فکر فریبکاریهای دوراندیشانه رایج نظام بردگی مزدی را هم نداشتند.

به جوهر و هدف بحث باز گردیم. عربده نتانیاهو در حوزه تعیین تکلیف با رژیم ایران، پیامش به دموکراسی خواهان سلطنت طلبان، ملیون ذینفوذ در «زن، زندگی، آزادی» وعده اش برای «برپائی برج دیده بانی تمدن بر بالای سر توحش»!! را باید در متن شرائط روز کاوید. او بلوف نمی زند. اندیشیده است. تدارک حصول هدف دیده است. هدفی که خاص او نیست. دستور کار حیاتی امریکا، حتی اروپا هم هست. عصاره حرفش که با حمایت صریح ترامپ بدرقه شد این بود و الان این است که جمهوری اسلامی باید خود را از هر پیرایه، آلیاژ، تندنس منافی ادغام در الگوی نظم امریکا پالایش کند، باید چراغ همه فعالیتها هسته ای خود را خاموش سازد. سانتریفوژهایش را اسقاط کند، برنامه موشکی اش در شکل فعلی را خاتمه دهد. خیال تقویت حزب الله، انصارالله، حشدالشعبی، فاطمیون، زینبیون را از سر بیرون کند. اگر این شروط را تن دهد و هر

بازمانده یال و کوپال امریکا گریزی، اسرائیل ستیزی را دور ریزد، باقی ماند. مناقشه ای در کار نخواهد بود. هر تیر خلاصش به قلب هر کارگر معترض، حتی هر غیرکارگر دگراندیش، تحکیم پایه های دموکراسی است. حجاب زنان به خودشان مربوط است و گفتگو در باره اش دخالت غیرقانونی در مسائل داخلی یک کشور مستقل تلقی خواهد بود.

پاکت پیش شرطهای امریکا، شرکا برای جمهوری اسلامی عریان است و سؤال مهم آن است که آیا رژیم به این شروط تمکین خواهد کرد؟ سؤال بعدی این که: اگر تن ندهد چه اتفاق می افتد؟ بحث پیشگویی در میان نیست، یک چیز تا حدی روشن است. رژیم اهل استقبال از این پیشنهادها نبوده است، الان هم به رغم شکستها، فروپاشی ها نیست. اما نکته مهم آنست که رژیم در شرائطی قرار ندارد که اقبال یا تمرد امر انتخابی اش باشد. باید تصمیم بگیرد و فرایند پیش رویش برای اتخاذ تصمیم یک روند متعارف مذاکره، تأمل، گفتگوی افزونتر نیست. شروط با زبان بمباران مراکز هسته ای، موشکی به اطلاع می رسد و احتمالاً به این بسنده خواهد شد. امید دو دولت اسرائیل، امریکا، متحدان، شرکا، آن است که سمفونی بمبها، همه دموکراسی خواهان، جامعه مدنی سینه چاک «زن، زندگی، آزادی» را به وجد آرد، آماده شرکت در برنامه «فشار حداکثری» سازد. نتانیاهو از پیش اعلام داشته که رسالت ابراهیمی وی پیروزی «زن، زندگی، آزادی» است و تأکید کرده که طلوع پیروزی نزدیک است. چرا او این جنبش مختومه را «اسب تروای» پهنه جدال می بیند؟ پاسخ ساده است. این جنبشها با آنکه استخوان، گوشت، خون، جانباختگان، اسیران، اعدام شدگان، شکنجه دیدگانشان را توده کارگر تشکیل می دهد، اما این توده نه با سر آگاه ضد سرمایه داری که با سر بورژوازی وارد میدان می شود، به همین دلیل همواره در معرض مصادره این یا آن بخش ارتجاع هار بورژوازی برای یورش به بخش رقیب و حریف است. نتانیاهو درست است که سوای نسل کشی چیز دیگری نیاموخته اما شناخت «زن، زندگی، آزادی» برایش مشکل نیست. طرف امریکائی، اسرائیلی احتمالاً آن گونه که اشاره رفت آغاز می کنند، با دست پر وارد میدان می شوند و این در شرائطی است که رژیم زیر پایش لرزان، دستهایش خالی، شکست خورده، متلاشی است. عقب نشینی تنها راهی است که می تواند پیش گیرد، اما این کار مرزی دارد. مرزی که فاقد شرائط اجماع است. طرفین را به تفاهم نامه مقبول، حتی ترک مخاصمه موقت نمی رساند. جدال پایان نمی پذیرد، تفاوتش با گذشته آن می شود که یکی ضعیف تر از سابق، بدون اهرم فشار هسته ای، آتش بازی های موشکی، فاقد حزب الله، حشدالشعبی، فاطمیون، اسد و دیگری با کارنامه ای پر از فتوحات، لیستی از سنگرها و حوزه های تسخیر، اهرمهای فشار سنگین تر، انتظارات نامحدودتر، حتی با پشتوانه محور مقاومت تحریر شام، اردوغان، احمد شرع ادامه مناقشه را دنبال می کنند. نه جمهوری اسلامی از کوشش برای احیاء آنچه از دست داده قصور می ورزد و نه قطب مخالف از هیچ تقلائی برای تضعیف بیشتر حریف دست بر می دارد. در این میان مشتاقان خسته شیدای دموکراسی، جامعه مدنی، «میهن آباد دموکراتیک»!! و چشم به راه تضعیف رژیم اسلامی در مناقشه با رقیبا و گردیدن چرخ به کام آنها باز هم در صف انتظار می مانند. زیرا که همین حد پیروزی برای اردوگاه دموکراسی و صدر آن کافی است. نیازی به سرنگونی رژیم ندارند. اما چه بر سر توده های کارگر می آید؟ چه توانند بکنند؟ کدامین «ناممکن ها»!! را یارای ممکن سازی دارند؟ پرسشی که محتوای واقعی متن بسیار کوتاه و چند سطری نوشته حاضر را، به دنبال مقدمه طولانی بالا تعیین می نماید. بنمایه حرف این است که آنچه در شرف وقوع است مثل هر مجموعه دیگر حوادث تناقضات سرشتی سرمایه و نظام سرمایه داری را در ژرفنای خود دارد. از درون رخدادهای می تواند فقط سونامی فلاکت، فقر، بیکاری، گرسنگی، بی دارویی، بی سرپناهی، آوارگی، سرکوب، نسل کشی افزونتر زاید و زندگی تیره و تار کنونی چند ده میلیون کارگر تیره تر، هولناک تر گردد، عکس آن نیز می تواند رخ دهد. حوادث به کدام سمت خواهد رفت و کدامین سوپه کفه جاذبه خود را سنگین تر خواهد کرد؟ سؤالی است که پاسخ آن را باید در آرایش قوا، موقعیت، جهتگیری و توان نقش بازی حال و محتمل جنبش کارگری جستجو نمود. برای لحظه ای خیره تصویری شویم که در آن میلیونها کارگر دست به دست هم داده اند، به جای توسل به قانون و نهادهای دولتی، فرسودن در چهاردیواری اعتراضات گسیخته و حقیر درون مراکز جداگانه کار، مطالبه مزد قفل به نرخ تورم، طبقه بندی مشاغل، همسان سازی

مزدها، به جای اینها، در هیات پرشکوه یک طبقه توانای تاریخساز، سازمان یافته، شورائی، ضد بردگی مزدی، وارد میدان شده اند، بر طبل تعیین سرنوشت کار، تولید، زندگی توسط شوراها، ضد سرمایه، ضد دولت، ضد هر قدرت بالای سر می کوبند، در این تصویر پاسخ سؤال بالا شفاف است. کارگران در دل کارزار خاکسپاری رژیم اسلامی و تدارک مقدر محور سرمایه داری، هر نگاه هر بخش سرمایه جهانی به حاصل کار یا سرنوشت زندگی خود را هم گلوله باران می کنند، جنگ با دولت هار اسلامی سرمایه را با کوبیدن مشت پولادین بر سینه هر نوع نسخه پیچی هر بخش بورژوازی جهانی برای سرنوشت زندگی و کار خویش به هم می آویزند. آیا این ناممکن، اتوپیک، افلاطونی است؟! سرمایه، چرخه تولید فکر سرمایه داری، ساختار نظم، مدنیت، حقوق، فرهنگ، شریعت بردگی مزدی، ماشین فتیشیسم، شستشوی مغزی سرمایه همگی دست به کار القاء اتوپیک بودن این ممکن ها هستند. اما این ناحق مطلق و فریب محض است. حتی دهقانان قرون وسطی در ستیز با سرواژ، فئودالیسم از حق تسلط بر محصول کار می گفتند، چرا کارگران قرن بیست و یکم، اگر از کارزار تسلط بر سرنوشت کار، تولید، زندگی گویند اتویی پرداز می شوند!! و مهر خیالباف می خورند؟! این حرف مسلمان بی بنیان است، ساخت کارگاه تولید فکر نظام بردگی مزدی، بمبی است که سرمایه در شعور کارگران منفجر می کند تا سد راه هر مبارزه ضد سرمایه داری آنها گردد. بحث این نیست که ضربتی، خلق الساعه، در یک صبح زلال آفتابی، عربده سر، سینه، دست، پای سرمایه را ببرد، بدرید، بشکنید، ببندید سر دهیم و با چندتا شعار، بساط کار مزدی جمع و دنیا آبادان شود!!! خیلی ها آگاهانه، عامدانه، با سفسطه، مغلظه، لفاظی سعی کرده و می کنند تا چنین تصویر مجعولی از جنبش لغو کار مزدی به شعور توده کارگر تزریق کنند، آنها حق دارند چنین کنند، اما توده کارگر مخاطب آنها نیز حق دارند دریابند که آنچه این جماعت انجام می دهد ناحق مطلق، فریب محض و کارکردی ضد انسانی است. جنبش لغو کار مزدی نه اتویی پرداز، شعاری، مریخی، که نقد پراکسیس، زنده، خلاق، آگاه و ضد سرمایه داری همه اشکال منحط رفرمیسم مستولی بر مبارزات جاری کارگران دنیا و ایران است. جنبشی حاضر، دخیل، فریادگر، در تقلا، حضور جوشان، اثرگذار در هر حوزه کارزار توده کارگر، در تمامی چه باید کردها و نکردهای دهها میلیون نفوس توده کارگر ایران یا هر کجای دیگر است. جوهر پراکسیس حرفه‌ای این است که کارگران باید همیشه، در همه مراحل کارزار، هر سطح مبارزه، هر درجه آرایش قوا، در طرح هر مطالبه معیشتی، رفاهی، حقوقی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، در اعتراض به هر میزان شدت استثمار و بی حقوقی و ستمکشی و آیرتاید جنسیتی و آلودگیهای زیست محیطی و شکنجه و اعدام و نسل کشی، در همه این عرصه ها، به جای تن دادن به تقدیر مزدبگیری، به جای عزیمت از همیشه کارگر ماندن و برده مزدی زیستن، به جای آویختن به قانون و نهادهای دولتی، به جای اینها، به ظرفیت کارزار طبقاتی و ضد سرمایه داری خود اتکاء کنند. باید ظرفیت ضد دولت، ضد سرمایه، ضد قدرت نهفته در هستی اجتماعی خود را هر چه سراسری تر، شورائی تر، آگاهتر، پراکسیس تر، رادیکالتر برای خارج سازی سهم هر چه عظیم تر حاصل کار و تولید سالانه از جنگال وحوش سرمایه دار، عقب راندن دولت سرمایه داری از مداخله در امور زندگی انسانها در هر عرصه حیات اجتماعی و خصوصی، برای تقویت و تحکیم استخوانبندی ضد کار مزدی جنبش خود و تضعیف هر چه سهمگین تر توان مقابله دشمن به کار گیرند. کارگران ایران نه امروز که صد سال پیش، وقتی شمارشان کمتر از یک میلیون بود، سالهانی که سرمایه داری دوره های نخست توسعه را می پیمود، زمانی که هنوز دهقانان اکثریت جامعه را تشکیل می دادند، حتی در آن روز، باید محکم و استوار خواهان خارج سازی بخش هر چه عظیم تر حاصل کار و تولیدشان از جنگال وحوش سرمایه دار می شدند. باید شالوده کارزار را به جای قفل زدن به مزدبگیری، به آزاد سازی هر چه افزونتر محصول کار گره می زدند. در این راستا پیش می تاختند، می بالیدند، شورائی سازمان می یافتند، میداناری می کردند، با طبقه سرمایه دار و دولتش می جنگیدند، دست همبستگی انترناسیونالیستی به سوی کارگران دنیا دراز می نمودند. آنها از همان آغاز باید چنین می کردند و اگر چنین می نمودند، سرنوشت دیگری پیدا می کردند، تا این حد زیر فشار گرسنگی، بی سریناهی، فلاکت نمی فرسودند، اسیر کودتای ۲۸ مرداد نمی شدند، به گروگان

بورژوازی نسل کش اسلامی در نمی آمدند، عمده انتقال این وحوش به عرش قدرت نمی گردیدند. قتل عام های موج وار حاکمان هار شاهنشاهی و اسلامی سرمایه داری را تحمل نمی کردند. کارگران ایران می توانستند چنان کنند، اگر نکردند، نه «تقدیر تاریخ»!! که انحلال در گمراهه رفتن های نسخه پیچی بخش های مختلف بورژوازی از اردوگاهی تا لیبرال، دموکراسی طلبانه، خلقی و شکل های دیگر بود.

گذشته قابل بازگشت نیست، اما گنجینه یادگیری است. صد سال دیر شده، اما باید شروع نمود. باید راه درست را پیش گرفت، هر چه آگاه تر جلو تاخت. سنگی روی سنگ نهاد، شوراها را تشکیل داد، بیوند زد، یک ضد قدرت شورائی، سراسری ضد بردگی مزدی شد. در هر گام، هر حلقه مبارزات روزمره، در هر حوزه کارزار معیشتی، رفاهی، سیاسی، اجتماعی، باید بر آزاد سازی سهم هر چه عظیم تر حاصل کار و تولید از سرمایه شدن و اختصاص آن به زندگی بهتر و مرفه تر و آزادتر و بی نیازتر آدمها، خارج ساختن خوراک، پوشاک، مسکن، دارو، درمان، آموزش، آب، برق، گاز، ایاب، ذهاب از سیطره داد و ستد یولی، محو آبارتاید جنسیتی، کار خانگی، وابستگی اقتصادی زن به همسر و اولاد به والدین، بر ممنوعیت هر شکل دخالت دولت در هر حوزه زندگی فردی، اجتماعی شهروندان، حذف هر آلاینده محیط زیست، هر مخرب طبیعت، هر فعالیت مضر سلامتی انسان در هر حلقه از فرایند کار و تولید، اصرار بر اکسیس جنبشی نمود و قدرت سرمایه را با ضد قدرت کارگری عقب راند. باید مبارزات بدون حاصل منجمد در چهار دیواری مراکز کار را با مبارزه سراسری، شورائی کل طبقه بر سر حاصل کار و تولید و علیه اساس هستی سرمایه داری جایگزین ساخت. این تنها راه است، راهی که درخشان ترین چشم اندازها را دارد، بیمودنش پر شکوه و افتخار آمیز است. سرشار از بالندگی، راه رهائی انسان است. راه دیگر، تداوم زیوانانه گمراهه رفتن ها، مبارزات بی ثمر و شکست خورده است. راهی که از آغاز محکوم به شکست بوده است. قرن بیستم و ربع سده حال گزارش شکستهایش است، راه تبدیل شدن به عمده تسویه حساب بخشهای مختلف بورژوازی بشرکش ایران و دنیا، دل بستن به تضعیف رژیم اسلامی توسط نتانیا هو، ترامپ، آویختن به شعبده دموکراسی، ناله «زن، زندگی، آزادی»، ساقط کردن چند جلد و به عرش بردن مشتی دژخیم، راهی که ادامه بیمودنش قربانی شدن صدها بار دردناک تر توده های کارگر است.